

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

يكي از مباحثي كه مرحوم آخوند در كفايه عنوان فرمودند اين است كه آيا امر با علم به انتفاء شرط جايز است يا جايز نيست؟ هل يجوز للأمر ان يامر بشيء مع علمه بانتفاء شرطه، اين عنوان نزاعي است كه مطرح شده.

#### بيان چند نکته:

در اينجا ابتدا بايد اين نکته را بيان كرد كه مراد از جواز در اينجا جواز فقهي كه اباحه بالمعني الاخص باشد بگوئيم آيا جايز است يعني مباح است؟ مراد اين نيست، بلكه مراد از اين جواز، جواز اصولي است يعني امكان. هل يجوز للأمر يعني هل يمكن للأمر حالا كه عنوان معلوم شد كه مراد امكان است.

نكته دوم اين است كه اين امكان آيا مراد امكان ذاتي است يا مراد امكان وقوعي است، امكان ذاتي در مقابل استحالة ذاتي است اگر يك چيزي مستلزم اجتماع نقيضين يا ارتفاع نقيضين باشد اين استحالة ذاتي دارد اما اگر چنين چيزي را لازم نداشته باشد امكان ذاتي دارد، مراد از امكان وقوعي يعني از وقوع و تحقق آن شيء در عالم خارج فسادي مترتب بر او نمي شود و فسادي لازم نمي آيد از وقوعش در عالم خارج آمدند گفتند در اينجا بحث امكان ذاتي نيست، اصلا بحث امكان ذاتي و استحالة ذاتي يك بحثي است كه مربوط به فلسفه است در اينجا بحث در امكان وقوعي است آيا چنين چيزي واقع مي شود يا نه؟

آمري امر بكنند در حاليكه علم دارد به اينكه شرط اين امر او منتفي است. آنوقت نكته سوم اين است كه اين بحث يك بحثي است كه خيلي روشن است و اصلا چرا محل نزاع واقع شده، اگر ما مي گوييم كه امر با وصف اينكه علم به انتفاء شرط دارد، آيا امر او امكان دارد يا نه خوب اين مثل اين است كه بگوئيد آيا علت بدون معلول امكان دارد يا ندارد؟

چون شرط يكي از اجزاء علت تامه است وقتي كه شرط يكي از اجزاء علت تامه است اين عبارت و اين نزاع به اين بر مي گردد كه آيا امر با اينكه علم دارد به انتفاء شرط يعني شرط امر آيا مي تواند امر بكنند يا نه؟ بر مي گردد به اينكه با نبود يكي از اجزاء علت آيا امر و علت، معلول آيا ممكن است يا نه؟ اين چه نزاعي است كه ظاهرش بر مي گردد به يك مطلب خيلي واضح البطلاني بر مي گردد به اينكه آيا معلول بدون علت تحقق دارد يا نه؟

خوب همه مي دانند كه معلول بدون علت تحقق ندارد، ظاهر اين است كه باز اين نزاع اصلش در كتب اصول عامه مطرح شده و به آنها نسبت داده شده كه اكثرشان قائلند به اينكه مولي مي تواند امر بكنند عبد را و مكلف را با اينكه علم دارد به اينكه شرط اين امر وجود ندارد، و از آنجا در اصول فقه شيعه هم آمده و به همين نحوي كه عرض كرديم مطرح شده پس ببينيد مراد از جواز اباحه نيست، مراد امكان است، امكان هم امكان ذاتي نيست امكان وقوعي است خوب حالا كه امكان وقوعي است معلول بدون علت امكان وقوعي در عالم خارج ندارد.

انظار در اين بحث: اينجا چهار نظريه براي اين نزاع مطرح شده:

نظر مرحوم آخوند:

نظریه اول را مرحوم آخوند در کفایه عنوان فرمودند به تبع صاحب فصول ایشان فرمودند ما دو نکته را باید رعایت کنیم: نکته اول در این نزاع يك استخدامي را قائل بشویم، هل يجوز امر الأمر مع علمه بانتفاء شرطه ظاهر عبارت این است که این «شرطه» ضمیر بر می گردد به همان امر یعنی آیا امر با اینکه علم دارد به منتفی بودن شرط امر آیا امکان دارد یا ندارد، فرمودند ما بیاییم يك استخدامي را قائل بشویم «شرطه» را به شرط امر برگردانیم چه کنیم؟

بگوییم چون هر حکمی يك مرتبه انشاء دارد و يك مرتبه فعلیت و لو اینکه حالا مرحوم آخوند برای حکم چهار مرتبه قائل است اما در میان این چهار مرتبه باز آنی که اهم این مراتب است، مرحله انشاء و مرحله فعلیت است، بگوییم هل يجوز امر الأمر یعنی به حسب انشاء آیا امر می تواند در مقام انشاء امر بکند مع علمه بانتفاء شرطه؟

این «شرطه» را ضمیر را برگردانیم به امر منتهی به حسب مقام فعلیت نه مرتبه انشاء، بگوییم امر با اینکه علم دارد به اینکه شرط فعلیت محال است یا محقق نیست، منتفی است، با وجود اینکه علم دارد به نبود شرط در مقام فعلیت آیا مع ذلك در مقام انشاء می تواند انشاء بکند یا نه؟

بیاییم نزاع را اینطوری عنوان بکنیم که بین مقام انشاء و فعلیت فرق بگذاریم و الا اگر ضمیر شرطه را بخواهیم برگردانیم به امر به حسب مقام انشاء اینطور می شود آیا در مقام انشاء امر کردن امر با اینکه علم دارد به اینکه شرط این انشاء منتفی است، خوب اگر شرط انشاء منتفی باشد معلول بدون علت یا مشروط بدون شرط که محقق نمی شود، این بیان را بیانی است که مرحوم آخوند فرمودند.

نکته دومی که آخوند فرموده این است که ما قبلاً آمدیم گفتیم گاهی اوقات امر به داعی تحریک حقیقی نیست، به داعی بأس حقیقی و طلب حقیقی نیست در اول اوامر اگر در ذهن شریفتان باشد مرحوم آخوند آمدند مدلول صیغه امر را بیان کردند که عبارت از طلب انشائی است و فرمودند این طلب انشائی گاهی به داعی طلب حقیقی است، گاهی به داعی امتحان است، می فرمایند که این نزاع در این فرض جریان دارد که ما بگوییم در آنجایی که امر به داعی طلب حقیقی نیست، مولی می خواهد امتحان بکند اینجا آنوقت این مانعی ندارد، بگوییم آیا امر در مقام انشاء با اینکه علم دارد به انتفاء شرط فعلیت امر آیا درست است یا نه؟

می فرمایند این در همین فرض هست که ما بگوییم که داعی در امر و داعی در طلب، داعی حقیقی نیست، یعنی داعی طلب حقیقی و بأس حقیقی نیست، آنوقت مرحوم آخوند فرموده این دیگر خیلی واضح است هم در عرفیات، هم در شرعیات ما چنین چیزی را داریم، در مقام انشاء مولی انشائی می کند در حالیکه علم دارد به انتفاء شرط در مرتبه فعلیت. این اولین نظر یعنی تفصیلی که مرحوم آخوند به تبع صاحب فصول دادند که ما بیاییم در این نزاع روی اختلاف مراتب حکم حرف بزنیم.

### بیان استاد محترم:

این فرمایش مرحوم آخوند چند اشکال در بر او متوجه است: اولین اشکال این است که ایشان آمدند نزاع را بردند در اوامر امتحانیه در حالیکه اصلاً اوامر امتحانیه داخل در نزاع نیست. یعنی ما وقتی به کلمات اصولیین در این بحث مراجعه می کنیم. می بینیم بحث در اوامر حقیقیه است یعنی آنجایی که مولی می خواهد يك امر حقیقی بکند و طلب حقیقی داشته باشد، اینجا اگر علم به انتفاء شرط داشت آیا می تواند طلب بکند یا نه؟ و الا در مسأله اوامر امتحانیه اصلاً بعضی ها می گویند در صدق امر خود آخوند هم قبول دارد این را، در صدق طلب و در صدق امر اشکال وجود دارد این اولاً، ثانیاً و اشکال دوم اینکه استخدام خودش نیاز به يك دلیلی، نیاز به يك قرینه ای دارد، استخدام هم يك امر بر خلاف ظاهر است، بنابراین این فرمایش مرحوم آخوند پذیرفتنی نیست و دیگرانی هم که بعد از مرحوم آخوند آمدند تقریباً این فرمایش را نپذیرفتند.

### نظر میرزای نائینی:

نظریه دوم نظریه ای است که مرحوم میرزای نائینی (قدس سره) داده اند ایشان فرمودند که اصلاً اساس این نزاع يك نزاع غیر معقولي است. چرا؟ فرمودند: ما قضایای که داریم این قضایا یا به عنوان قضایای حقیقیه است یا به عنوان قضایای خارجیه.

در قضایای حقیقیه، حکم دائر مدار يك موضوع مقدر الوجود است، یعنی مولی وقتی می خواهد حکم را جعل بکند، موضوع آن حکم را مفروض الوجود می گیرد، و بعد از آنی که مفروض الوجود گرفت، حکم را برای او جعل می کند. در نتیجه در قضایای حقیقیه فعلیت حکم دائرمدار فعلیت موضوع است (و این هم ضمیمه بفرمایید که مرحوم نائینی از کسانی است که هر چیزی که عنوان شرط الحکم را دارد ایشان شرط الحکم را بر می گرداند به شرط موضوع این مبنا در ذهنتان باشد)، نتیجه این می شود که تا مادامی که موضوع و شرائط موضوع فعلیت پیدا نکند حکم فعلیت ندارد، شارع می فرماید: **لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنْ** استطاع اینجا فرض می کند وجود استطاعت را و استطاعت را مفروض الوجود می گیرد، آنگاه وجوب حج را برای او جعل می کند. هر زمانی که این استطاعت به فعلیت رسید، وجوب حج هم به فعلیت می رسد، خوب نائینی می فرماید که در اینگونه قضایا علم و جهل امر و حاکم دخالتی ندارد اصلاً، امر علم داشته باشد به اینکه استطاعت در عالم خارج واقع می شود یا نمی شود؟

فرقی نمی کند در قضایای حقیقیه فعلیت حکم به دست خود امر نیست بگوید من الان حکم را فعلی می کنم اعم از اینکه علم داشته باشم یعنی در صورتیکه علم داشته باشیم به اینکه استطاعت هست نه دست او نیست، امر نمی تواند بگوید چون من علم دارم به تحقق استطاعت الان وجوب حج فعلی بشود فعلیت وجوب حج دائر مدار فعلیت موضوع و شرائط موضوع است، این در قضایای حقیقیه، در قضایای خارجی تقریباً قضیه به عکس است نائینی می فرماید در قضایای خارجی، اصلاً وجود و عدم وجود موضوع در عالم خارج نقشی ندارد.

آنچه که دخالت دارد علم و عدم علم امر و جاعل است، الان جاعل می خواهد يك وجوبی را برای زید در عالم خارج به نحو قضیه خارجی جعل بکند امر باید علم داشته باشد که زید موجود است همین که علم دارد کافی است می خواهد زید موجود باشد می خواهد زید موجود نباشد. یعنی ممکن است اشتباه بکند و جهل مرکب داشته باشد، اما در انشاء و در خود این قضیه خارجی وجود و عدم وجود زید در عالم خارج نقشی ندارد علم و عدم علم دخالت دارد. لذا مرحوم نائینی می فرمایند که در قضایای حقیقیه اصلاً علم دخالت ندارد. در قضایای خارجی محور علم است، دیگر مجالی برای این نزاع باقی نمی ماند ما بگوییم آیا امر کند با علم به انتفاء شرط این مجالی و معقولیتی برای این نزاع نیست.

#### نظر مرحوم خوئی:

نظریه سوم در کتاب محاضرات در جلد چهارم هست، اولین مطلبی که دارند، فرمودند: به نظر ما فرقی بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجی نیست. این يك. بعد فرمودند که حالا توضیح می دهیم. فرمودند: ما در اینجا باید بین شرائط جعل و شرائط مجعول فرق بگذاریم این دو.

در شرائط مجعول باید بین آن شرائط مجعولی که موجب او و سبب او جعل است و آن شرائط مجعولی که موجب او قدرت و عدم قدرت مکلف در عالم خارج است، باید بین این دو تا هم فرق گذاشت، این سه تا مطلبی که ایشان دارد.

برای روشن شدن فرمایش ایشان این توضیح لازم است که ایشان می فرمایند اول بیاییم ما مساله را مطرح بکنیم بگوییم اینی که می گوید آیا امر می تواند امر کند با علم به انتفاء شرط مراد از این شرط، شرط جعل است؟ یا شرط مجعول است. جعل آن عملی است که مولی دارد انجام می دهد آن عمل و آن فعل اختیاری که مولی می خواهد بگوید، تجب الصلاه این می شود جعل.

مرحوم آقای خوئی فرمودند اگر مراد جعل است، در جعل چون يك فعل اختیاری مولی است مسبوق به اراده است، شرطش هم فقط اراده است حالا خود این اراده هم از يك تصور و تصدیق به قاعده و اینها تشکیل می شود از يك مقدماتی تشکیل می شود حالا بگوییم اینجا اگر بخواهیم بحث کنیم که اگر امر علم به انتفاء شرط جعل دارد، خوب اینکه مسلم واضح الفساد است، اگر شرط جعل که عبارت از اراده است منتفی باشد خود جعل هم منتفی می شود پس باید ما نزاع را بیاوریم روی يك شرائط مجعول. مجعول یعنی آنی که مسبب از جعل مولیست. مولی جعل این جعل، جعل همان فعل مولی است. چه چیز را جعل کرده؟ وجوب حج را.

این وجوب حج می شود مجعول، نزاع می آید در شرائط مجعول، در شرائط مجعول فرمودند که اگر يك شرطي را برای مجعول

مولي قرار داد، اما مستند و موجب این شرط خود جعل مولاست، مثلا مثال زدند مولي مي فرمايد «ان كذبت فعليك دينار»، این عليك دينار مي شود مجعول، این كذبت شرط براي این مجعول است. منتهی آنچه که موجب براي این شرط است جعل مولاست.

ایشان مي فرمايد اینجا چه اشکالي دارد؟ در اینجا يعني در شرائط مجعول، مولي اگر علم دارد به اینکه این مخاطب مرتکب کذب نمي شود، مي داند مرتکب کذب نمي شود حالا بيايد به او بگويد که «ان كذبت فعليك دينار»؛ اشکالي دارد؟ چه اشکالي دارد در اینجا؟ مي فرمایند این هیچ اشکالي ندارد. بعد فرمودند اگر موجب این شرط عدم قدرت مکلف باشد این لغویت لازم مي آيد.

يك مجعولي را مولي بياورد حالا که این مجعول را مولي آورد مشروط بکند به يك شرطي این شرط منشاءش جعل مولي نیست، منشاءش عقل است، عقل مي گوید این مجعول مشروط به این است که این قدرت داشته باشد، مولي هم مي داند که این قدرت ندارد، فرموده اینجا این عنوان لغویت برایش مطرح است اما فرمودند به مرحوم نائيني که نمي توانيم بگويم این نزاع غير معقول است، لغویت با عدم معقولیت نزاع دو تا عنوان است.

حالا مي فرمایند این بحثي که ما راجع به شرائط جعل، شرائط مجعول آن هم در شرائط مجعول هر دو قسمش را آمديم بيان کردیم در اینجا فرقي بين قضايای حقیقه و قضايای خارجيه نمي کند به چه بيان؟ بيان ایشان این است که مي فرمایند استاد ما مرحوم نائيني يك امري برایشان مشتبه شده و آن این است که فکر کردند این علم که در اینجا آورده شده ما مي خواهيم بگويم این علم، علم به وجود موضوع یا عدم وجود موضوع در فعلیت امر دخالت دارد. به چه بيان؟ اگر مي آمديم مي گفتيم که آیا با علم به عدم وجود شرط باز حکم فعلیت دارد یا نه؟ اگر نزاع را اینجوري مطرح مي کردیم، براي فرمایش نائيني مجالي بود، بگويم خوب شما اگر در قضايای حقیقه مي گوید علم نقشي ندارد، اگر در قضايای خارجيه مي گوید علم تمام نقش را دارد، نزاع در این نیست که علم آمر به وجود موضوع و عدم وجود موضوع آیا در فعلیت حکم دخالت دارد یا دخالت ندارد، پس نزاع در چیست؟ فرمودند نزاع در این است که مولي مي خواهد يك جعلي بکند، يك حکمي را به نحو قضیه حقیقه مي خواهد جعل بکند این يك، قبول هم داریم فعلیت حکم در قضايای حقیقه تابع فعلیت موضوع است، این هم روشن است.

اما مي خواهيم ببينيم آیا این مولي الان مي خواهد این حکم را جعل بکند، با اینکه علم دارد به اینکه موضوع فعلیت پیدا نمي کند، این را مي داند آیا مي تواند این جعل را بکند یا نه؟ نمي خواهيم بگويم با اینکه علم دارد به اینکه موضوع تحقق ندارد، مع ذلك آیا حکم فعلي است یا حکم فعلي نیست، نه با اینکه علم دارد به عدم تحقق موضوع آیا حکم در این قضیه حقیقه را مي تواند جعل بکند یا نمي تواند جعل بکند، نزاع این چيني است، لذا چه ارتباطي به بحث قضیه حقیقه و قضیه خارجيه دارد، فرمودند این در قضیه حقیقه در قضايای عرض مي کنم که خارجيه هم فرمودند که شما فکر مي کنید که ایني که در قضايای خارجيه مي گويم دائر مدار علم مولاست این علم را فکر کردید که يك صفت نفساني است که عرض مي شود قائم به نفس آمر است، در حالیکه این نیست.

در همان قضايای خارجيه هم مي خواهيم بگويم مولي يك حکمي را براي يك موضوع خارجي در حالیکه مي داند این موضوع خارجي داراي این شرط نیست آیا مي تواند جعل بکند یا نمي تواند جعل بکند، به عبارت اخري آن علمي که در قضايای خارجيه دخالت دارد آن علمي است که داعي بر جعل مي شود درست است، اما این علمي که اینجا داریم ما مطرح مي کنيم آن علم نیست، این علم این است که يك موضوعي در عالم خارج اگر بخواهد محقق بشود، بايد يك شرطي داشته باشد، مولي علم دارد که چنین شرطي وجود ندارد، آیا در اینجا مولي مي تواند جعل بکند یا نه؟ این محل براي بحث است. پس روي نظر شريف ایشان فرقي بين قضايای حقیقه و خارجيه نیست.

حالا ما بايد نظر ایشان را تحقيق کنيم، يك نظر شريفي هم امام دارند آن راهم بيان کنيم و ثمره این نزاع راهم ذکر کنيم که ان شاء الله فردا اینها را تکميل مي کنيم.